

انسان دوستی انقلابی چه گوارا

«نقدی بر مقاله‌ی مایکل لووی»

در ماهنامه‌ی نقد نو، شماره‌ی ۱۱، مقاله‌ای درباره‌ی چه گوارا که در ۱۹۹۷ در نشریه‌ی مانتلی ریویو چاپ شده بود، با برگردان شیوای آقای ساغر ساغرینیا به رشته‌ی تحریر درآمد. او از زاویه‌ای منطقی به نقش چه گوارا، این بشردوست و انقلابی انترناسیونالیست بزرگ آمریکای لاتین در خیزش‌های انقلابی آن قاره و تاثیرات ژرف و شگرفی که بر تداوم مبارزات مردم ستم‌دیده داشته و دارد، اشاره‌ی درست و معقولی شده است و البته چه گوارا نیز شایسته‌ی چنان قضاوتی است. کسی که به قول کاسترو این هم‌رزم دیرینش عظمت اخلاقی فوق‌العاده‌ای داشت و ثابت کرد که انسانی است دارای عقاید عمیق، کارگری خستگی‌ناپذیر و پر قدرت و منظم در انجام وظایفش بود. با بررسی شخصیت سترگ چه گوارا، کاسترو نتیجه‌گیری می‌کند: او یکی از برجسته‌ترین افراد نسل خود در آمریکای لاتین بود. بر این ارزیابی منصفانه‌ی فیدل کاسترو مطلب دیگری نمی‌توان اضافه کرد. بی‌تردید چه گوارا نیز شایسته‌ی این‌گونه تکریم‌هایی از سوی مبارزان صدیق راه آزادی و سوسیالیسم است.

در این مقاله ما به استناد مطلبی در همان مقاله‌ی ذکر شده که محبوبیت چه گوارا را سی سال پس از مرگش با محبوبیت استالین سی سال بعد از مرگش به نفع چه گوارا مقایسه کرد، نقد می‌کنیم و به یکی از معضلات سده‌ی بیستم که بخش بزرگی از آن را جنگ سرد تشکیل می‌داد، به بررسی می‌نشینیم تا هم ادای دینی به واقعیت‌ها کنیم و نیز اشتباه عمیق نویسنده‌ی محترم را در عدم درک ژرفنای سیاست واقعی دوران جنگ سرد نشان دهیم. همچنین سیاست امپریالیسم خبری علیه سوسیالیسم به واقع موجود برای به انحراف کشاندن اذهان توده‌های مردم از درک مزایای اجتماعی سوسیالیسم به راه انداخته بود، را آشکار سازیم.

اگر سیاست امپریالیسم را در این دوران بررسی کنیم با کمال تاسف آقای مایکل لووی درک عمیقی از ابعاد مختلف و برداشت ژرفی از سیاست امپریالیسم فرهنگی و موج دیوانه‌وار

تبلیغاتی آن را علیه نیروهای مترقی به راه انداخته بود و شرایط اتحاد جماهیر شوروی به منتهی سوسیالیسم به واقع موجود که در راس تمامی جنبش‌های آزادی‌بخش در دوران موسو به جنگ سرد قرار داشت، آگاهی ندارد. بر همین اساس چه گوارا را می‌خواهد بزرگ کند، در حالی که چه گوارا به واقع بزرگ است و شخصیت والای او به هیچ عنوان نیازمند آن‌چنان بزرگ‌نمایی نیست که به قیمت خرد کردن هر شخصیت مترقی دیگری از جمله استالین باشد. خود چه گوارا نیز نمی‌توانست با این چنین برخوردی به دلایل خصلت انسانی موافق باشد و مطلب را درست از همین جا آغاز می‌کنیم: پس از انقلاب اکتبر که بشر می‌رفت تا در محدوده‌ای از جغرافیای اقتصادی با پی‌ریزی فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی مبتنی بر روابط سوسیالیستی نظم را نخستین بار در تاریخ تکامل بشر پی‌ریزی کند، که زحمتکشان و در راس آنان کارگران با دست داشتن قدرت سیاسی آن‌چنان حاکمیتی را مستقر سازند که با محور استعمار فرد از فرد شن و منزلت انسانی را ارجی شایسته نهند که تمامی آحاد جامعه از فرصت برابر بر مبنای ساختار اقتصادی و اجتماعی انسانی مطابق ظرفیت‌های جامعه برای شکوفا ساختن استعدادهای انسانی خود بهره‌مند شوند ما بر بستر این سمت‌گیری اجتماعی شاهد دگرگونی‌های بس شگرف و شگفتی در جامعه‌ی اتحاد جماهیر شوروی بودیم که به طبع از شاهکارهای پیشرفت بشر در عمیق‌ترین وجه ممکن بود.

با بررسی انقلاب اکتبر و دست‌آوردهای درخشان اتحاد جماهیر شوروی از یک سو و توطئه‌ی امپریالیست‌ها برای درهم شکستن آن، به این نتیجه می‌رسیم که امپریالیسم در سیاست مرتجعانه‌ی خود دشمن اصلیش را حکومت نوپای کارگران و دهقانان اتحاد جماهیر شوروی می‌دانست. به همین دلیل آن‌چنان مبارزه‌ی بی‌شرمانه و حادی علیه مردم شوروی در تمامی عرصه‌ها آغاز کرد که شاید اغراق نباشد، که بگوییم تا آن زمان در تاریخ بی‌سابقه بود. در دیگر سو، خلق‌های اتحاد جماهیر شوروی با مقاومت دلیرانه‌ی حماسی خود مبارزه‌ای سخت را برای دفاع از نظام نوپای سوسیالیستی خود و نیز به خاطر منافع ملی کشور خویش و زحمتکشان سراسر گیتی با مرارت و سختی و جانفشانی پی گرفتند. آن‌ها نقش عظیم و بی‌بدلی را که تاریخ بر عهده‌شان گذارده بود، خوب درک کرده بودند. صف‌آرایی به قول مارکس دوران پیش از تاریخ را و دنیای نو این اشتی‌ناپذیرترین تضاد موجود، در این مبارزه سهمناک طبقاتی که در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ایدئولوژیکی و نیز دیپلماتیک بین رهروان راه بهروزی انسان‌ها و مرتجعان امپریالیستی بی‌رحمانه جریان داشت.

استالین رهبر وقت جامعه‌ی شوروی با اعتقاد عمیق قلبی و درک ژرف و هوشمندانه‌ی منافع

چیستا

تاریخی زحمتکشان شوروی و نیز بر مبنای مرام انترناسیونالیستی حزب کمونیست شوروی، هیچ‌گونه سازش و عقب‌نشینی از اصول سوسیالیسم را نپذیرفت.

این نقش تاریخ‌ساز او بود که در آغاز استقرار حکومت نوپای شوروی آن‌گاه که میهنشان مورد هجوم چهارده دولت امپریالیستی واقع شده بود مطابق راهنمایی هوشمندانه‌ی لنین توانست با رهبری درست و درک واقعی حزب برنامه مقاومتی شایسته را سازمان دهد و متجاوزان را درهم بشکند. این نبوغ استثنایی او بود که با تشخیص عمیق گرایش‌های انحرافی حتما مخفی و پنهان در ارکان بالای حزب را تشخیص دهد و با رهبری کارآمد با طرد منحرفان، کشور را با گام‌هایی غول‌آسا به سوی صنعتی‌شدن رهنمون شود. این نقش رهبری حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی به فرماندهی استالین بود که توانست با اراده‌ای پولادین مردم را در جنگ با نازیسم که تمدن بشری و محور انسان را نشانه گرفته بود به پیروزی برساند و از این راه خدمت فراموش‌نشدنی به بشر در سراسر گیتی عرضه کرد. او بود که بدون ذره‌ای انحراف از موازین سوسیالیسم، ساختار اجتماعی و اقتصادی سوسیالیسم را در شوروی رهبری کرد.

بنابراین، به خاطر همین خدمات شایان توجه و احترام و ایفای نقش خاص در تاریخ اتحاد جماهیر شوروی بود که امپریالیسم با سازماندهی تبلیغات گسترده و پی‌ریزی شده آن‌چنان جنگ روانی که حنا در جهان دوستداران سوسیالیسم را نیز گاهی به اشتباه می‌انداخت و موجب داوری‌های نادرست می‌شد و با به خدمت گرفتن مجرب‌ترین کارشناسان به تخریب شخصیت استالین با روش‌های شیطنانی می‌پرداخت. هدف امپریالیسم نیز روشن بود چرا که خدمات استالین به سوسیالیسم و آرمان انسانی آن‌قدر بی‌شائبه و عمیق بود که به درستی نام وی مترادف واژه‌ی پر جذبه‌ی سوسیالیسم شده بود و نیت واقعی مرتجعان جهان از تبلیغات ضد استالینی مبارزه با ایده‌های سوسیالیستی و جلوگیری از روند رو به رشد نفوذ معنوی آن بود. به‌طور دقیق به خاطر تبلیغات شبانه روزی و هیاهوی مدام امپریالیسم با استفاده از پیشرفته‌ترین روش‌های تبلیغی که در تاریخ شباهتی بر آن یافت نمی‌شود، موجب شائبه‌هایی در بین دوستداران سوسیالیسم و باعث سرگیجه در بین آنان شده بود. در زمینه‌ی مقابله با چنین تبلیغات گوبلزنی شولوخوف نویسنده پرآوازه‌ی شوروی در مصاحبه‌ای به مناسبت ۲۵ سالگرد پیروزی تاریخی ارتش سرخ بر فاشیسم هیتلری با کومسومولسکایا پراودا می‌گوید: صلاح نیست استالین را کوچک شمرد و او را ابله پنداشت نخست این که، انصاف نیست و دوم این که برای کشور و خلق‌های شوروی ناپسند است و نه به این دلیل که فاتحان هرگز مورد داوری قرار نمی‌گیرند، بلکه بالاتر از همه به خاطر این که چنین انتقادهایی خلاف حقیقت است. مارشال ژوکوف سردار

ملی روسیه اظهارات شولوخوف را به حق و دقیق و صادقانه می دانست.

ما نمی خواهیم در این مقاله از خدمات استالین سخن گوئیم یا برخی اشتباه های وی را منکر شویم که همه ی این ارزیابی ها در پرتو شخصیت پیچیده ی استالین و در بستر تحلیل شرایط خاص آن روز جامعه ی شوروی میسر است این مبحث مجال دیگری می طلبد. اما با طرح گوشه ای از واقعیت های تاریخی می خواستیم این نکته را گوشزد کنیم که آقای مایکل لوری محبوبیت استالین را پس از ۳۰ سال از درگذشت وی با محبوبیت چه گوارا پس از گذشت همان مدت از مرگ وی قیاس می کند کمال بی انصافی را هم به تاریخ و نیز به چه گوارا می کنند.

چنین تشبیهاتی خلاف برداشت علمی است و به هیچ عنوان مبتنی بر اصول انسانی نیست. شاید ۳۰ سال پس از مرگ هر دو، نفوذ معنوی چه گوارا بیش تر از آن دیگری باشد، ولی دلایل آن را باید با شیوه های علمی و بدون غرض ارزیابی کرد. آیا امپریالیسم و بزرگ سرمایه داران جهانی ضربه هایی که از عملکرد استالین متحمل شدند با ضرباتی که چه گوارا بر آن ها زد، قابل قیاس است؟ آیا تبلیغات زهرآگین و سمپاشی هایی که امپریالیسم جهانی علیه استالین در دنیا به راه انداخت، به همان میزان بر چه گوارا نیز رانده بود؟ آیا کینه ای که امپریالیسم از استالین داشت، قابل قیاس با تنفیری است که از چه گوارا دارد؟ تاریخ قضاوت خود را در مورد هر رویدادی و هر شخصیتی می کند و خواهد کرد. تقابل این دو شخصیت تاریخی نمی تواند منطقی و به نفع جنبش سوسیالیستی باشد و از آن جایی که محدوده و فعالیت های هر دو به طور کامل از هم متفاوت است، با در نظر داشتن این مغایرت ها به ارزیابی آن ها پرداخت، آن هم با در نظر گرفتن شرایط متفاوت حوزه ی زیست و نقش دگرگونه هر کدام در ارکستر واحد انقلاب جهانی و آن نیز نه به خاطر اخذ مدرک ها و رو در رو قرار دادنشان، بلکه درک و در نظر گرفتن این که هر دو متعلق به رودخانه ی جوشانی هستند که به یک مقصد مشترک جاری اند. با وظایفی خاص که تاریخ بر عهده هر کدامشان گذارده بود، ما باید درک کنیم که با تاختن به کشورهای سابق سوسیالیستی نمی توان ادعای مبارزه ی ترقی خواهانه بر مبنای آرمان سوسیالیستی داشت، که این پندار خود فریبی محض است. باید خود را از تبلیغ های زهرآگین دوران جنگ سرد رها کنیم و با این گونه یاوه های امپریالیسم موضوع عدالت و سوسیالیسم را با چشمانی باز بنگریم. هدف های امپریالیسم را که مانع وحدت و اتحاد سوسیالیست ها است، بشناسیم و تلاشش را بی نتیجه بگذاریم. هر چند زیبنده ی انسان های وارسته نیست ناآگاهانه آتش بیار معرکه شوند. چاره ی درد امروز ما نیست که اذهان ما را از عملکرد ددمنشانه ی آمریکا منحرف می کند. امپریالیسم آمریکا نه تنها منافع ملی ما را غارت و چپاول می کند، بلکه هستی بشر را هم نشانه گرفته است.